

ماجراهای
با حنا

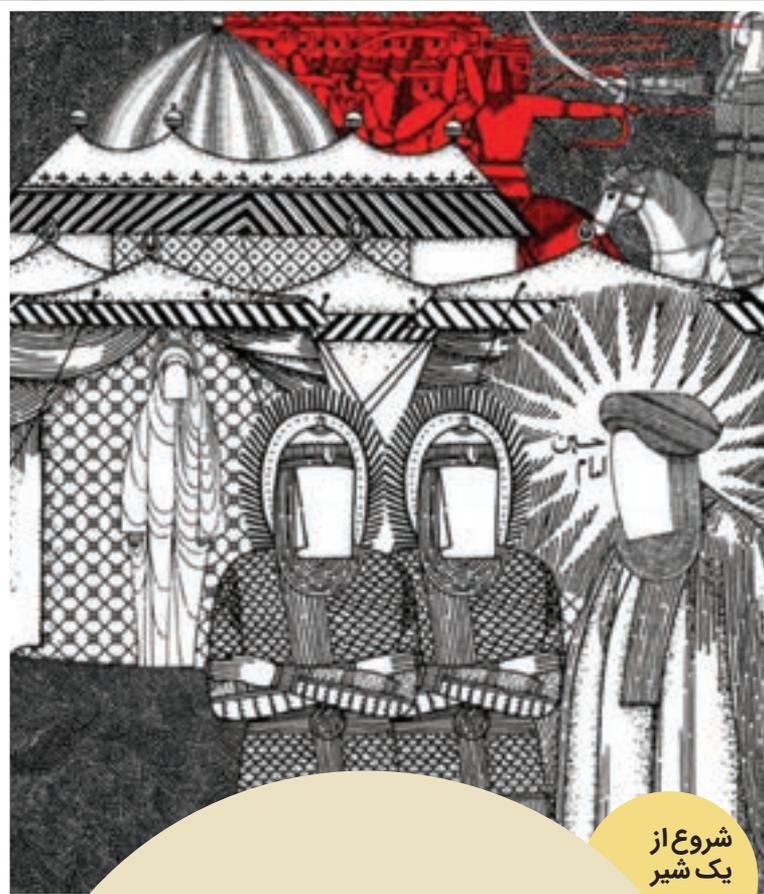
این بانوی هنرمند تجربه ای متفاوت از کار با حنا دارد. می‌گوید: «برخی آثاری که تجربه کردم، آثار بادی آرته است. این‌ها هم یک ریشه‌هایی از کودکی من داشته‌اند. یعنی از بچگی به اینکه روی دست‌هایم چیزی بگیرم، بنویسم یا بکشم، خیلی علاقه داشتم؛ با خود کارهای چیزهای به حنا هم علاقه داشتم. اولین تجربه پروردگارم با حنا برایم خیلی سحرانگیز بود. یادم است کوچک بودم که با مادرم رفتیم روضه. یک دفعه دیدم یک خانم دستانش یک رنگی است که اصلاً قبلش ندیده بودم. با خودم همان لحظه در ذهنم قبل اینکه چیزی بپرسم، گفتم لابد این‌ها آدم نیستند! این‌ها مثلاً یک موجودات دیگری هستند! داشتم فکر می‌کردم که مثلاً آمده‌ام یک جایی با موجودات جدیدی آشنا بشویم! بعد از مادرم پرسیدم که این‌ها چرا دست‌هایشان رنگی بود؟ مادرم گفت این حناست. گفتم خب چرا ما حنا نمی‌گذاریم؟ خوشم آمده بود. بعدها مدام به این جوابی که در کودکی به خودم داده بودم، فکر کردم. به نتایجی رسیدم که حنا خیلی من را سحر می‌کند. جزو رنگ‌هایی است که در پالتم خیلی از آن استفاده می‌کنم. چون من را یاد جهان دیگری می‌اندازد. یک بخش‌هایی از آن نا کجا آبادم حنایی رنگ است. بعدها یک مجموعه‌ای کار کردم به نام «جمعه» که یک نمایشگاه انفرادی بود و بعد تبدیل شد به یک کتاب که ماجرای روز عاشورا را از صبح تا شب عاشورا از مقتل در آوردم. هر بخشش را که مربوط به دست بود، جدا کردم و در دست خودم این‌ها را نشان دادم. یک جایی این دست مثلاً دست امام حسین (ع) است، یک جادست رقیه (س) است، یک جادست یک شهید است و یک جادست یک دشمن است. باید قصه را بخوانید تا متوجه شوید. این مجموعه در نمایشگاهی بود و برخی خانم‌ها که می‌دیدند، می‌گفتند می‌شود این‌ها را روی دست ما بکشید؟ اولش خیلی بدم آمد. خورد توی ذوقم که انگار این‌ها اصلاً توی باغ نیستند! بعد فهمیدم که خودم مثل اینکه توی باغ نیستم! بعد از آن ماجرا یک بار در موكبی در اربعین کتابش را بردیم و خانم‌هایی که داخل موكب بودند، از کتاب قصه‌ای را که می‌خواستند انتخاب می‌کردند و روی دست‌هایشان با حنا می‌کشیدیم. اثر به اثر تعاملی تبدیل شد. یعنی مردم وارد می‌شدند و می‌گفتند ما هم می‌خواهیم. بعد از این من روی همین آثار شروع کردم به نوشتن. عکس‌ها همین‌هاست، ولی متون تغییر کرد. مجموعه «دست را بیاور، فالت را بگیرم» به وجود آمد. پروژه برای خودم یک روضه مصور است. همچنین یک مجموعه‌ای کار کردم که نقطه شروعش را یاد می‌آید. مجموعه‌ای است که جهانی را که دارم در آن زندگی می‌کنم، معرفی می‌کنم. حالا اسمش یک نا کجا آباد دیگری است. با خودم فکر کردم شاید اسمش حسین آباد است. یک جایی است که من دوست دارم آنجا زندگی کنم یا دارم آنجا زندگی می‌کنم. یکی از افراد این شهر، صاحب‌زمان (ع) است. حساب و کتاب‌زمان دستش است، روزها، ساعت‌ها، ثانیه‌ها، فصل‌ها. برای اینجا خانه و مسجد طراحی کردم. این‌ها هم اول به طور تخت شروع شد. بعد آرام آرام نقش برجسته شد و بعد حجم شد. الان همه‌اش در کنار هم است. کارها به صورت چیدمانی ارائه می‌شود. مجموعه دیگری بادی آرته است که با چهره‌ام کار کردم. در این مجموعه یک روایت داریم که همه موجودات دریا و خشکی و آسمان و زمین و همه کائنات برای امام حسین (ع) گریه کرده‌اند. من اینجا روح می‌شوم، فرشته می‌شوم، حیوان می‌شوم، زن جنوبی می‌شوم، زن شمالی می‌شوم و برای امام حسین (ع) گریه می‌کنم.



جلسات ختم قرآن و چله‌نشینی، برگزاری روضه و دوره‌های آموزشی، برپایی نمایشگاه و تولید محصولات کاربردی هیئت از دیگر فعالیت‌های این بانوی هنرمند و تیم‌همراه اوست؛ بانویی که زندگی و کارش را با اعتقاد آتش‌گره زده است. او پای این اعتقاد است که سفارشی نباید تولید کرد، بلکه تولیدی را باید به مخاطب داد که بر خاسته از دل است، نه به سفارش.

عبور از
دریای سیاه

تجربه دیگر او مرتبط با ماه مهمانی خداست. می‌گوید: «بعد از این، یک مجموعه کار کردم به نام «رمضان ماهی». رمضان ماهی یک ماهی است؛ فردی است که از رمضان گذشته است. انگار می‌خواهد ماجرای یک فرد را نشان بدهد که یک ماه رمضان بهش گذشته و از یک ماه رمضان عبور کرده است. به عنوان یک بچه مذهبی همیشه برایم سؤال بود که چرا باید روزه بگیریم! رمضان ماهی، آدم‌ها را از دریای سیاه می‌برد به دریای سفید. کسانی که دنبالش راه بیفتند، به دریای سفید می‌روند. این مجموعه جزویکی از مجموعه‌هایی بود که در نمایشگاهی در ایتالیا ارائه شد. اثر بعدی «مسیح‌ادم» بود؛ مسیح + آدم. اثر بعدی ام اسمش «قدرسوار» است. قدرسوار یک سوار است که شب قدر می‌آید. در این مجموعه بیشتر روی پرتره‌های خودم از کودکی کار کردم. یک جوری شخصیت اصلی همه این قصه‌ها خودم هستم یا آدم‌هایی که خیلی به آن‌ها ارادت دارم. اینجا قدرسوار کسی است که به او ارادت دارم. قدرسوار آن کسی است که ما اعتقاد داریم شب قدر به شهادت رسیده است و به او متصل می‌شویم. پروژه بعدی «علی‌آباد» است. در حقیقت در این مسیر در تلاش برای یک مکاشفه هستم؛ نا کجا آبادی که مغزم در آن سیر می‌کند.»

شروع از
یک شیر

او در خلق آثارش بداهه را با تجربیات گذشته ترکیب کرده است. می‌گوید: «مجموعه دیگر، مجموعه‌ای است به نام «شیرعلی». من اسم خیلی از آثارم را «شیرعلی» گذاشته‌ام که از یک شیر شروع می‌شود. بداهه می‌سازم. آثارم اول از کتاب می‌آید بیرون، بعد یواش یواش نقش برجسته‌طور می‌شود و بعد حجم می‌شود. آن موقع پسرم کوچک بود. فکر کنم سال ۱۳۹۶ بود. دو سالش بود. من یک عادت این طوری دارم که خیلی از آثارم بداهه ساخته می‌شوند، بعد رویشان اسم می‌گذارم. استیتمنت نوشته می‌شود. می‌دانستم یک شیر دارم می‌سازم، ولی اسم اثر را هنوز نمی‌دانستم. پسرم آمد و از اتاقی که بودم، رد بشود. گفتم به نظرت اسم این چیست. یک نگاه کرد و گفت شیرعلی! این شد که یک مجموعه آثارم شد شیرعلی. من از بچه‌ها این سؤال را خیلی می‌پرسم. اسم خیلی از کارهایم از زبان کودکان برآمده است. شیرعلی‌هایم همچنان ادامه دارد.»